

استفاده ابزاری از حقوق بشر! یادداشت روز بهرام رحمانی

از حدود یک ماه و نیم به این طرف که مردم جان به لب رسیده و آزاده در صفوف میلیونی خود به خیابان ها ریخته اند و با شعارهای رادیکال و آزادی خواهانه شان به جهانیان نشان داده اند که این حکومت مستبد و ارتجاعی و ضدآزادی و ضدانسان را نمی خواهند.



یادداشت روز

در چنین شرایطی، حق طبیعی همه شهروندان و گرایشات مختلف سیاسی اجتماعی در داخل و خارج کشور است که در راستای اهداف و سیاست های خود در این حرکت عظیم اجتماعی همراه شوند. در داخل کشور به دلیل ده ها مساله و ملاحظه، به ویژه مساله مهم و حیاتی امنیتی که مردم در همه جا با نیروهای سرکوبگر تا دندان مسلح روبرو هستند و هم چنین عواقب بعدی تهدید و تعقیب آن ها، باید درک کرد که برخی از شعارها و جهت گیری در بسیاری مواقع ناگهانی و فکر نکرده سر داده می شوند. برای مثال، در نماز جمعه معروفی که رفسنجانی سخنران آن بود هر شعار که از بلندگوی نماز جمعه تهران سر داده می شد مردم جواب دیگری می دادند. مثلا از بلند شعار مرگ بر آمریکا داده می شد مردم جواب مرگ بر روسیه می دادند. چون تا آن موقع دولت احمدی نژاد را روسیه به رسمیت شناخته بود و آمریکا هنوز به رسمیت شناخته بود. مردم در این شعار خود نیز تلاش کردند نشان بدهند که با شعارهای حکومتی مخالفند، نه این که آمریکا را بر روسیه ترجیح دهند، به همین دلیل ساده مردم می دانند که هم دولت روسیه و هم دولت آمریکا، دولت های امپریالیستی ستم گر و استثمارگر و تجاوزگرند. اگر آمریکا در افغانستان کشتار می کند، روسیه هم همین جنایت در چین مرتکب می شود.

اما خطاب این نوشته، متوجه آن گرایشات و کسانی است که در رنگ های مختلفی به میدان آمده اند تا خیزش آزادی خواهانه مردم را برای تغییر نظم موجود، به جای دیگری ببرند. یعنی حتی در صورت پیروزی این تحولات، جامعه از جاله در نیامده به جاه دیگری بیاندازند. اما در خارج کشور، به دلیل این که کارنامه سیاسی و اجتماعی سازمان ها و اجزاب و نهادهای دمکراتیک و شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دست کم برای فعالین سیاسی و تحلیل گران و همه کسانی که وقایع سیاسی و اجتماعی را به طور پیگیر دنبال می کنند شناخته شده هستند، می توان گرایشات مختلف سیاسی از فرصت طلبان و اپورتونیست ها و محافل تا عوامل و عناصر سابق حکومت اسلامی را دید که یک دفعه و به طور ناگهانی لباس «حقوق بشر» به تن کرده اند.

باین ترتیب، همه این گرایشات هم چون دول غربی، آشکار و نهان یک وجه تمایز برجسته ای دارند و آن هم «استفاده ابزاری از حقوق بشر» است.

شایان ذکر است که در این روزها، احمدی نژاد، این رئیس جمهور تیرخلاص زن خامنه ای هم طرفدار سفت و سخت حقوق بشر شده است و اعلام کرده که در رابطه با کشته شدن یک زن مسلمان مصری توسط یک متهم در دادگاهی در آلمان، در سازمان ملل از دولت آلمان شکایت خواهد کرد و یا این که وی می گوید دولت کانادا، حقوق بشر را نقض می کند، ظن تلخ تاریخ جامعه ما را به نمایش می گذارد.

این که حقوق بشر در همه جهان نقض می شود شکی نیست اما، کسی هم چون احمدی نژاد که تمام دوران فعالیت سیاسی خود را در آدمکشی و ترور و جنایت سپری کرده است، یک دفعه طرفدار حقوق بشر می شود ابدا برای مردم آگاه حیرت انگیز نمی باشد.

اما اگر معیار حقوق بشری، یک معیار جهان شمول و انسانی است اساسا انسان مسلمان و غیرمسلمان، یهودی و مسیحی، آته نیست و کمونیست، زن و مرد، کودک و بزرگ، ایرانی و فلسطینی، آفریقایی و اروپایی و غیره همگی بشرند و نقض هرگونه حقوق آن ها جنایتی علیه بشریت است تا چه برسد به سرکوب و شکنجه و اعدام از پیش طراحی شده توسط دولتی. عموما و بلااستثناء حرمت و کرامت ذاتی انسان از سوی هر کس و هر جریان و دولتی نقض شود محکوم است. اما آشکارا می بینیم که ادعای دفاع از حقوق بشر، در واقع اسم رمز نه تنها نقض حقوق بشر و تحمیل بی حقوقی بر مردم، بلکه سرکوب و کشتار بشر نیز هست. برای مثال، همه حکومت های جهان از نوع و مدل دمکراتیک غربی آن تا از نوع دیکتاتوری شرقی آن، در جهت حفظ منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود همواره بر سر جان و زندگی انسان ها و به ویژه پناهجویانی که برای حفظ جان و زندگی خود از کشورشان گریخته اند، معامله می کنند. اگر نگاهی اجمالی به تاریخ بیندازیم حقوق بشر با درکی که امروزه از آن داریم، هر چند یک پدیده مربوط به دنیای مدرن است اما از دوران بسیار قدیم نیز باور به حرمت انسان و رعایت حقوق طبیعی آن مطرح بوده است.

برای اولین بار در انگلستان بود که بحث حقوق بشر مطرح شد که زبردستان نیز در مقابل شاه از حق و حقوقی برخوردار گردند. بر این اساس در سال ۱۲۱۵، «منشور کبیر» به تصویب رسید که یک پیروزی برای شهروندان بود. ۴۰۰ سال بعد از آن تاریخ، در انگلستان «منشور حقوق» مورد تصویب قرار گرفت و حقوق شهروندان مندرج در «منشور کبیر» فراتر رفت و شامل حقوق سیاسی شهروندان نیز شد. البته لازم به تاکید است که این دو منشور، شامل همه شهروندان انگلستان نمی شد و تنها قشر ممتاز جامعه را در برمی گرفت. اما با این همه، این دو منشور به دلیل این که قدرت شاه را محدود می کردند، یک دستاورد تاریخی در شکل گیری حقوق بشر به حساب می آیند. پس از انگلستان، بحث حقوق بشر به آمریکا کشیده شد. این سرزمین تا اواخر قرن ۱۸، مستعمره انگلستان بود. اولین بیانیه استقلال آمریکا، در سال ۱۷۷۶ میلادی، در ایالت ویرجینیا تدوین گردید و سریعاً به ۱۲ ایالت دیگر آمریکا گسترش یافت. در این بیانیه، که به «منشور حقوق شهروندان» معروف گردید، بخشی از حقوق طبیعی مردم به عنوان حقوق قانونی به رسمیت شناخته شد. اساس بیانیه بر این باور تاکید داشت که انسان ها به طور طبیعی، آزاد به دنیا می آیند و بنابراین از حقوق مشخصی نیز برخوردار می گردند. اما بردگان سیاه پوست، از حق آزادی و تساوی برخوردار نشدند.

سیزده سال پس از این واقعه، انقلاب کبیر فرانسه با شعار «آزادی، برابری و برادری» به پیروزی رسید. این سه خواست مبنایی شد بر «بیانیه حقوق بشر و شهروندان» که در آگوست ۱۷۸۹ در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید و جایگاه مهمی در تاریخ گسترش حقوق بشر در سطح جهان داشت. اما همان طور که از جوهر شعار معروف انقلاب فرانسه برمی آید حقوق زنان نادیده گرفته شده است و «برادری» برجسته است.

در آلمان نیز در سال ۱۸۴۸ در پی انقلاب، نمایندگان مردم انتخاب شدند و قانون اساسی را با اتکاء به رعایت و تضمین حقوق انسان ها نوشتند.

بدین ترتیب، پروسه تاریخی حقوق بشر با فراز و نشیب های زیادی همراه بوده است و هنوز هم روبرو است.

جنگ جهانی اول، دوم، اشغال نظامی فلسطین توسط اسرائیل و بسیاری از جنگ های بزرگ و کوچک دیگر، اشغال نظامی عراق و افغانستان نقض گسترده حقوق بشر در عرصه بین المللی و در کشورهایی هم چون ایران قتل عام زندانیان سیاسی در سال های ۶۰ تا ۶۲ به ویژه در سال ۶۷، نه تنها نقض حقوق بشر، بلکه جنایت علیه بشریت است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، بیانیه جهانی حقوق بشر با چنین مقدمه ای تدوین شد: «شناسائی و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و و سلبناپذیر آنان، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است»

اما کیست که نداند هیچ کدام از دولت های بورژوازی جهان نه فقط این بیانیه، بلکه بسیاری از میثاق ها و کنوانسیون های بین المللی نظیر کنوانسیون ژنو را به طور روزانه نقض می کنند. علاوه مهم تر از همه قرار بود که سازمان ملل متحد، حافظ تمامی این بیانیه ها و کنوانسیون های جهان شمول بین المللی مدافع حقوق بشر شود اما برعکس، دیرزمانی است که این سازمان به محلی برای بحث و جدل لشکرکشی و محاصره اقتصادی به این و یا آن کشور توسط دولت های صنعتی قدرتمند و در راس همه دولت آمریکا تبدیل شده است.

در این جا بحث ما، بررسی چگونگی پروسه و تحقق حقوق بشر نیست، بلکه اشاره ای بود به حقوق بشر که محصول بند و بست های سیاسی و صرفاً بحث های نظری و فلسفی نبوده، بلکه در اثر مخالفت و مبارزه اجتماعی با نقض مداوم حقوق بشر توسط حاکمان و هم چنین کشتارهای دسته جمعی، قتل عام اسیران جنگی و زندانیان سیاسی، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی، استفاده از سلاح های اتمی و... دولت ها و نهادهای بین المللی مجبور شده اند که، حقوق انسانی جهان شمول را بپذیرند و به رسمیت بشناسند. بنابراین، در واقع تصویب این بیانیه ها و کنوانسیون های مربوط به حقوق بشر، نتیجه تلاش مبارزه انسان ها بر علیه تحمیل بی حقوقی دولت هاست.

ایجاد دادگاه های اختصاصی برای جنایت کاران یوگسلاوی و رواندا با مداخله شورای امنیت سازمان میسر گردید. سؤال این است که دولت های قدرتمند و به ویژه آمریکا که در شورای امنیت سازمان ملل حق وتو نیز دارند، برای مثال شهرها و جاده ها و کارخانه ها و پل ها و... را یوگسلاوی را بمباران کردند؛ به پاک سازی قومی در این کشور میدان دادند، چگونه و توسط چه ارگانی باید به محاکمه کشیده شوند؟ بر این اساس، احتمال پیگرد سران جنایتکار دولت ها در دیوان کیفری بین المللی منتفی است. برخورداری دولت های جنگ طلب و جنایت کار از حق وتو در شورای امنیت، امکان تشکیل دادگاه اختصاصی را نیز منتفع می سازد. مثلاً بوش که این همه جنایت کرده است آیا سازمان ملل و دادگاه های اختصاصی به دنبال محاکمه وی هستند؟ شورای امنیت سازمان ملل، ظاهراً وظیفه اصلی اش تامین صلح و امنیت بین المللی است، چگونه می تواند به این همه جنایات دولت های خودشان چشم پوشی کند؟ چرا این شورا در پنج دهه گذشته، مثلاً یک اقدام جدی بر علیه دولت اشغال گر اسرائیل به دلیل انبوه جنایاتش در فلسطین انجام نداده است؟ دلیل اش روشن است دولت آمریکا حامی دولت اسرائیل است و از آن کشور به عنوان پایگاهی برای اعمال فشار و کنترل کل منطقه خاورمیانه استفاده سیاسی و نظامی می کند، هرگونه قطعنامه سازمان ملل علیه دولت اشغالگر اسرائیل را وتو می کند.

یک اصل مهمی که در همه بیانیه های جهانی دفاع از حقوق بشر نادیده شده است آزادی استثمار انسان از انسان است. در حالی که سرمایه داران و دولت های آن ها، همواره به طرز وحشتناکی همه مزدبگیران را استثمار می کنند، بدون این که در این راستا کم ترین محدودیت قانونی و حقوقی داشته باشند. آن ها، در بسیاری از کشورهای جهان، شهروندان فقیر و یا کم درآمد را در معرض انواع و اقسام آسیب های اجتماعی قرار می دهند جنایت بزرگی است که توسط اقلیتی سرمایه دار و دولت های حامی سرمایه بر اکثریت عظیم شهروندان جهان اعمال می شود. بنابراین، بی جهت نیست که گرایشات رنگارنگ بورژوازی با اتکاء به حقوق بشر، رقابت ها و کمشکس های اقتصادی و سیاسی خود را پیش می برند.

در یک ماه و نیم گذشته، در هر شهری و کشوری که گرایشات تازه «حقوق بشری» شده، اندرکار حرکت هایی بوده اند یا پرچم «سبز اسلامی» به سرمداری میرحسین موسوی، این نخست وزیر قدرقدرت هشت ساله حکومت اسلامی را که در سرکوب و کشتار ده هزار انسان نقش مستقیم داشته و در یک جامعه آزاد و سالم باید به عنوان جنایت علیه بشریت در کنار خامنه ای، احمدی نژاد، رفسنجانی، یزدی و غیره محاکمه شود، بالا برده اند و یا اگر طرفداران جنبش سبز ضعیف بودند با طرح این که همه با هر پرچمی می خواهند بیایند اما این ها در دو مساله نقطه مشترک داشتند: ۱- شعار سرنوونی حکومت اسلامی نمی دهند؛ ۲- با عنوان «حقوق بشر» خود را معرفی می کنند.

این در حالی است که میرحسین موسوی، سرمدار «جنبش سبز» در هر فرصتی بر بقاء نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی حکومت اسلامی تاکید می کند. وی بار دیگر گفت شعارهایی مورد حمایت است که فراتر از قانون اساسی نرود. وی، روز شنبه ۱۰ مرداد ماه در گفتگو با «قلم نیوز»، «تاکید کرد شعار کلیدی، جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم تر و نه یک کلمه بیش تر است. موسوی افزود ما خواستار دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن هستیم و در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی مطالباتمان قابل تحقق خواهند بود.»

اما درست در روزهای سرنوشت سازی که در آن به سر می بریم و سران حکومت اسلامی برای خواباندن صدای اعتراضات آزادی خواهانه مردم ایران، همه نیروهای سرکوبگر خود را به میدان آورده اند و روزی نیست که انسانی را در خیابان ها با شلیک گلوله و یا در زندان ها در زیر شکنجه به قتل نرسانند. در این میان، گرایشات و کسانی تنها و تنها به فکر این هستند که چگونه در بازی قدرت، جایگاهی برای خود، آن هم بر سر سفره خونین جناحی از حکومت اسلامی پیدا کنند. این ها برای دست یابی به قدرت به هر ترفند و توطئه ای آشکار و نهان متوسل می شوند. اما این ها، برای درازمدت نمی توانند در پشت مساله «حقوق بشر» پنهان شوند. از این رو، دیر یا زود این ماسک نیز از صورت شان خواهد افتاد.

لازم به تاکید است فقط این خامنه ای و احمدی نژاد نیستند که در حکومت اسلامی، مرتکب جنایت شده اند. در حالی که همه جناح ها و سران حکومت اسلامی در سی سال جهالت و جنایت، اختناق و سرکوب، شکنجه و اعدام، قصاص و سنگسار این حکومت، حالا یکی بیش تر و دیگری کم تر سهیم بوده اند.

از سوی دیگر، بسیاری از دولت های غرب با رسانه هایشان هم چون تلویزیون آمریکا و بی بی سی، رادیو فردا و غیره فعلا مبلغ و مروج «جنبش سبز» شده اند. شاید در آینده موضع شان تغییر پیدا کند و همکاری با جناح حاکم خامنه ای - احمدی نژاد را ترجیح دهند. از سوی دیگر، گرایشات فرصت طلب، لیبرال، جمهوری خواه، طیف فرمیست، توده ای - اکثریتی و غیره عمده مخالفت خود را با احمدی نژاد دارند که در واقع آن روی سکه حمایت از موسوی است.

خانم شیرین عبادی، در مراسم اعطای جایزه صلح نوبل که ماه دسامبر سال ۲۰۰۳ در اسلو پایتخت نروژ برگزار شد، در سخنانش از جمله گفت که در حال حاضر اصلاح طلبان و روشنفکران اسلامی در سراسر جهان در حال ساختن جنبشی هستند که با تفسیر و تعبیر صحیح از قرآن و فقه اسلامی در مقابل حکومت های سرکوبگر بایستند. به گفته او روشنفکران، علما و اصلاح طلبان در سراسر جهان می توانند از طرق صلح آمیز مسلمانان را به سوی حکومت قانون و تعبیر صحیح از قوانین و احکام مذهبی راهنمایی کنند. شیرین عبادی گفت: «مسلمانان باید اسلام واقعی را بیاموزند و متوجه شوند که کلید بهشت در دست حکومت ها و گروه های اسلامی نیست.» یا اکبر گنجی، فاطمه حقیقت جو، مهاجرانی، مخلیاف، محسن سازگارا و... که دورانی از چهره ها و عناصر سرشناس حکومت اسلامی و حتی سپاه پاسداران و ارگان های امنیتی حکومت اسلامی بودند امروز همه به ویژه از طریق رسانه های دولتی آمریکا، به عنوان فعالین «حقوق بشر» معرفی می شوند چرا؟! از خانم شیرین عبادی تا گنجی به دنبال اسلامی «ناب محمدی» خود هستند و تا حدودی نیز به طور علنی از آن دفاع می کنند. خانم عبادی، در سفر اخیر خود به آلمان، در گفتگوهای خود با رسانه های این کشور، تاکید کرده است، «مردم ایران خواهان دموکراسی هستند و در این راه از همه وسایل و ابزار لازم استفاده خواهند کرد. از جمله این ابزار از نظر وی تشکیل حزب است که اخیرا از طرف میرحسین موسوی اعلام شد.» بنابراین، خانم عبادی برقراری دموکراسی در ایران را در چارچوب همین حکومت و با تشکیل احزابی توسط موسوی ها می داند. خانم عبادی خود را یک مسلمان تعریف می کند و به دنبال سرنوونی حکومت اسلامی آدمکش نیز نیست. اما برخی ها که خودشان را سکولار را معرفی می کنند اما آشکار و نهان به دنبال تحقق سیاست های فاطمه حقیقت جو، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی که در حال حاضر ساکن آمریکاست؛ مهاجرانی،

وزیر فرهنگ و ارشاد دوران ریاست جمهوری خاتمی که در انگستان به سر می برد، مخلیف که اکنون ساکن پاریس است؛ گنجی، پاسدار سابق خمینی و از اعضای سابق ارگان های امنیتی حکومت اسلامی و محسن سازگارا، از بنیان گذاران سپاه مخوف پاسداران و غیره همگی در تلاشند تحولاتی در چارچوب حکومت اسلامی به وجود بیاورند بدون این که کل نظام جمهوری اسلامی آسیب ببیند، از این ها خطرناک ترند. این ها در نظارهای های خارج کشور تا آن جایی که دست اندرکار هستند با یک دست پرچم سه رنگ بدون آرم و با دست دیگر پرچم های سبز اسلامی و یا بالون های سبز را بالا می برند؛ شعار سرنگونی حکومت اسلامی را بلندگوهای خود سر نمی دهند مگر این که تظاهرکنندگان با تکرار این شعار آن ها را واردار به دادن این شعار نمایند، نمایش مضحک و تهوع آوری از گرایشات عقب مانده و ارتجاعی ناسیونالیستی و مذهبی را به نمایش می گذارند. اگر هم در رسانه ای از سخنگویان و سازمان دهندگان چنین حرکت هایی در مورد سیاست ها و اهداف شان سنوال می شود؛ بلافاصله جواب می دهند ما فعال حقوق بشر و سکولار هستیم اما... زمین و زمان را به هم می بافند تا اهداف واقعی خود را از مردم پنهان کنند. بنابراین، آن گرایشات و کسانی که این روزها خود را فعال حقوق بشری معرفی می کنند اما سیاست های معینی را دنبال می کنند و حقوق بشر به عنوان ابزاری و سرپوشی برای مخفی نگاه داشتن سیاست های خود در دفاع از یک جناح حکومت اسلامی است. این ها باید بدانند که خود را گول می زنند و بخش آگاه جامعه، با نشان دادن اهداف نهایی آن ها که چیزی جز خصومت و دشمنی با انقلاب اجتماعی و سرنگونی حکومت اسلامی با اتحاد و همبستگی مزدبگیران و تولیدکنندگان نیازهای اجتماعی چیز دیگری نیست، اجازه نمی دهند که خاک به چشم جامعه بپاشند و حاصل درد و رنج و تلاش و مبارزه سی ساله آن ها را در جهت پلکانی برای صعود به قدرت، مورد سوء استفاده سیاسی قرار دهند. مهدی فتاپور، از رهبران فدائیان خلق (اکثریت)، در سایت شان «ایران امروز» در مطلبی تحت عنوان «تداوم جنبش سبز»، چنین فلسفه بافی کرده است:

«تا به امروز آقایان موسوی، خاتمی و کروبی نقش مرکزی را در هدایت و تداوم این جنبش بر عهده داشته اند. آنان تا به امروز در پی گیری خواسته های عمومی حرکت پی گیری داشته و از نظر هدایت عملی و ارائه تاکتیک های متنوع و ابتکاری توانایی نشان داده اند... امروز در داخل کشور بسیاری از نیروها، ضرورت تشکیل یک جبهه و تدوین پلتفرم واحد را طرح می کنند. آقای موسوی نیز طرح کرده است که در این جهت اقدام خواهد کرد. ضرورت تدوین یک پلتفرم سیاسی و تشکیل یک جبهه براساس این پلتفرم که بتواند در میان مدت هدایت جنبش را برعهده گیرد بر اساس این تحلیل طرح می شود که این جنبش تداوم خواهد یافت و ضروریست که برای هدایت آن تمهیدات عملی اتخاذ شود... (سایت ایران امروز، ۰۲-۰۸-۲۰۰۹) فراموش نکنیم که اکثریت در دنباله روی از سیاست های حزب توده در سال های اوایل انقلاب با همه امکانات خود، با حکومت اسلامی همکاری کردند. اما سرانجام این حکومت اسلامی بود که دیگر نیازی به همکاری آن ها نداشت از بارگاه خود راند. اما طیف توده ای - اکثریتی هرگز همکاری و حمایت خود را با جناح هایی از حکومت اسلامی قطع نکردند و امروز نیز به دامن «جنبش سبز اسلامی» به سردمداری موسوی پناه برده اند.

سایت «بیک نت»، متعلق به بخشی از توده ای ها، در رابطه با مراسم جهلم جان باختگان وقایع اخیر در گورستان بهشت زهرا، وقیحانه و بی شرمانه بر علیه اعتراضات مردم، چنین موضع خصمانه ای گرفته است:

«... اگر مانع حضور موسوی و کروبی نمی شدند این مراسم با قرآن خوانی و فاتحه خوانی بطور عادی انجام می شد و سپس مردم راهی خانه هایشان (و یا مصلا) می شدند. اما صف آرائی نیروی ضدشورش عملا این مراسم را تبدیل به شورش کرد.

عده ای که معلوم نبود از کجا سروکله شان در میان مردم پیدا شده اصرار داشتند شعارهای غیر متعارف را جانشین شعارهای این دوران کنند. از جمله «مرگ بر خامنه ای» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی». مردم اعتناء به این شعارها نکردند و همان شعارهای همیشگی این دوران را سر دادند. تعجب من این بود که در خیابان آپادانا هم باز همین عده با همین شعار به میان مردم رفته بودند که در آن جا هم مردم محلشان نگذاشتند.

نظر من اینست که حکومت به هر وسیله ای تلاش می کند مراجع و مذهبیین را علیه موج سبز برانگیزد و ظاهرا این شعارها و این تلاش جدید هم باید در همین ارتباط باشد. یعنی مراجع را بترسانند که موج سبز می خواهد جمهوری اسلامی را سرنگون کند و آن ها نباید از این موج حمایت کنند!

شما نمی دانید مردم چقدر هوشیاراند. خیلی زود این توطئه را هم فهمیدند و از اطراف آن افرادی که این شعارها را با صدای بلند می دادند دور می شدند. اتفاقا نیروی انتظامی با سر دهندگان این شعارها هم کاری نداشت!...» (سایت بیک نت، ۱۰ مرداد ۱۳۸۸)

لازم به تاکید است که مجموعه خبرها و تحلیل ها و گزارشات این سایت، همواره در راستای منافع سیاسی جناح موسوی و خاتمی و... در تقابل با جناح دیگر حکومت و هم چنین در خصومت و دشمنی با مبارزات بر حق مردم جان به لب رسیده، تنظیم و تبلیغ می گردد.

این گروه ها و برخی محافل و گرایشات و شخصیت هایی که به دنبال حناچی از حکومت اسلامی هستند، آشکارا به کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران، هنرمندان و همه مردم تحت ستمی که سی سال تمام علیه این حکومت نکبت مبارزه کردند و اکنون سطح مبارزه خود را

به این سطح میلیونی به خیابان ها انتقال داده اند، دهن کچی بزرگی است. اما هنگامی که این مردم آزاده و ستم دیده کلیت حکومت اسلامی را سرنگون کردند، بساط این ها نیز برجیده خواهد شد.

اکنون سبزیپوشان اسلامی، با حمایت های «بی دریغ» و «سختاومندان» دولت ها و رسانه های غربی و هم چنین طیف توده ای - اکثریتی، جمهوری خواهان رنگارنگ، لیبرال ها، اپورتونیست ها، فرصت طلبان و غیره در تلاشند حضور مردم در خیابان ها را به نفع سیاست های خود، طوری به پایان برسانند که کل حکومت اسلامی آسیب نبیند و دست نخورده باقی بماند. این نقطه مشترک سیاست های خامنه ای، احمدی نژاد، موسوی، کروبی، رفسنجانی، خاتمی و غیره نیز است که حاکمیت نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی از بین نرود. در عین حال رقابت و کمشکش بین آن ها برای دست بالا گرفتن در این نظام، واقعی است و چه بسا احتمال دارد این کمشکش ها در آینده به یک درگیری شدی تر هم بین جناح های درون حکومتی منجر شود.

در هر صورت تمام سعی و کوشش جنبش سبز اسلامی و حامیانش در ایران و در سطح بین المللی، این است که قدرت از بالا جا به جا شود و اجازه داده نشود مردم از پایین و با اتحاد و همبستگی و مبارزه طبقاتی همه مزدبگیران و ستم دیدگان، کل نظام جمهوری اسلامی در معرض فروپاشی قرار گیرد.

اما اکنون جامعه ایران، تجربه انقلاب ۱۳۵۷ را دارد که خواست ها و آرزوهایشان توسط گرایش اسلامی با حمایت لیبرال ها، حزب توده، فدائیان (اکثریت)، جبهه ملی، نهضت آزادی و حامیان بین المللی آن ها، به باد رفت و به خونین ترین شکلی سرکوب شد. اما این بار جامعه ایران، هوشیارتر و آگاه تر از انقلاب ۱۳۵۷ است. اکنون جامعه ایران، هم تجربه تاریخی حکومت عظمت طلب فاشیستی پهلوی و هم حکومت اسلامی فاشیست تر از آن را دارند. این تجربه، حاصل پرداختن بهای گران بهایی کسب شده است. این بار اکثریت مردم ایران، نه به دنبال شیخ و شاه، بلکه با اتکاء به همبستگی و اتحاد و قدرت طبقاتی خود، به دنبال حکومتی هستند که دین از دولت و آموزش و پرورش را جدا کند؛ برابری زن و مرد را در همه عرصه ها و شئون اجتماعی برقرار نماید؛ عمیقاً حقوق کودکان را رعایت کند؛ به هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام پایان دهد؛ و سرانجام بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و باورهای سیاسی و مذهبی، در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقوق یکسان و برابری را برای همه شهروندان کشور وضع کند و حکومت نه مافوق جامعه، بلکه خدمت گزار و در کنترل جامعه باشد.

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

منبع: سایت دیدگاه

@ کپی رایت: این مطلب ویژه سایت دیدگاه تهیه شده است. بازتکثیر آن تنها با قید منبع مجاز است.

"یادداشت های روز"، ویژه سایت دیدگاه نوشته می شوند. در صورت تمایل به باز تکثیر متن، لطفاً منبع را "یادداشت های روز سایت دیدگاه" قید کنید.